

برای چه مقصودی بر زمین زندگی می‌کنم؟
امثال سلیمان ۱: ۲۸ و ارمیا ۱۷: ۷-۸

(فصل اول)

همه چیز با خدا شروع می‌شود؟ (کولسیان ۱: ۱۶)

تا وجود خدا را نپذیری مسئله هدف زندگی بی معنا خواهد بود. (برتراند راسل)

هدف زندگی خیلی بالاتر از موفقیت‌های شخصی یا آرامش فکری یا حتی خوشی شما است. خیلی عظیم تر از خانواده تان- موفقیت کاریتان یا آرزوها و خواسته هایتان می باشد. اگر می خواهید بدانید چرا بر زمین قرار دارید باید با خدا شروع کنید. شما با هدف او و برای هدف او متولد شده اید.

برای هزاران سال مسئله هدف انسان از زندگی سؤال بزرگی بوده است و این به خاطر نقطه شروع غلطی بوده که انسان داشته (انسان از خود شروع کرده به جای اینکه از خدا شروع کند). ما سؤالات خودمحوری می‌کنیم؛ مانند: من چه می‌خواهم بشوم؟ با زندگی خود چه کنم؟ هدفهای من چیست؟ آرزوهای من چیست؟ رؤیاهای من برای آینده چیست؟ اما با تمرکز بر خودمان هیچگاه هدف زندگی را نخواهیم یافت. کتاب مقدس می‌فرماید: "جان هر موجود زنده و نفس تمام بشر در دست خداست." (ایوب ۱۲: ۱۰) بر عکس همه فیلمها و آنچه که کتابهای معمول و سمینارها به شما می‌گویند - با نگاه به خودتان معنای زندگی را نخواهید یافت. شما خود را نیافریده اید و برای همین شما نمی‌توانید با نگاه به خود بفهمید برای چه آفریده شده اید؟ اگر کشفی جدید را به شما می‌دادیم شما به خودی خود طرز استفاده از آن را نمی‌توانستید بفهمید و با سوال از خود آن کشف نیز نمی‌توانستید طرز استفاده آن را بفهمید. شما می‌بایست از کاشف آن در مورد طرز استفاده از آن سوال کنید.

شما توسط خدا و برای خدا آفریده شده اید و تا زمانیکه این برایتان روشن نشده - زندگی مفهومی برای شما نخواهد داشت. در خداست که منشاء، هویت، معنا و مفهوم، هدف، اهمیت و سرنوشت خود را کشف می‌کنیم. بعضی‌ها از خدا برای با اهمیت نشان دادن خود استفاده می‌کنند. این نیز محکوم به سقوط است. شما برای خدا آفریده شده اید و نه خدا برای شما. کتاب مقدس می‌فرماید: "طرز فکر انسان نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در سیطره روح قرار دارد، حیات و آرامش است." (رومیان ۶: ۸)

کتابهای بسیاری در مورد هدف زندگی نوشته شده ولی همه آنها کتابهای "خودمحور" هستند. حتی کتابهای مسیحی خود محور نیز وجود دارد. آنها پیشنهاداتی از این قبیل به شما می‌کنند: رؤیاهای خود را جدی بگیرید، ارزشهای خود را مشخص کنید، هدفهایی را تعیین کنید، سعی کنید آنچه را که در آن خوب هستید پیدا کنید، هدفتان والا باشد، برای آن بجنگید! برای آن منضبط باشید. ایمان داشته باشید که به هدفهایتان خواهید رسید. دیگران را در هدفتان شریک سازید. هیچوقت خسته نشوید.

البته که چنین توصیه‌هایی گاهی اوقات با موفقیت نیز همراه است ولی موفق بودن به هدف زندگی دوجیز کاملاً متفاوت می‌باشند. شما امکان دارد با تمرکز به هدفهایتان به آنها برسید و با استانداردهای دنیا به موفقیت والایی نائل شوید و هنوز هدف خدا را در زندگیتان گم کرده باشید. کتاب مقدس می‌فرماید: "زیرا هر که بخواند جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت." (متی ۱۶: ۲۵)

این درسها برای موفقیت شما در شغلان یا رسیدن به آرزوهایتان یا نقشه کشیدن برای زندگیتان نیست. برعکس امکان دارد چیز کمتری نیز از شما بخواهد تا در زندگیتان انجام دهید.

حال چگونه به هدف زندگی برسیم؟ برای رسیدن به پاسخ این سوال دو راه وجود دارد: ۱) حدس زدن - این همان چیزی است که اکثر مردم انجام می‌دهند. برای قرن‌ها فلاسفه برجسته در مورد هدف زندگی حدس زده اند. فلسفه موضوع مهمی است و فواید خود را دارد ولی وقتی به مسئله هدف زندگی می‌رسد، حتی حکیم ترین فیلسوف فقط حدس می‌زند.

دکتر هوگ مورهد که پروفیسور فلسفه در دانشگاه ایلینویز شمال غربی بود از ۲۵۰ فیلسوف و دانشمند و نویسنده و روشنفکر برجسته در دنیا در نامه ای پرسید: "هدف زندگی چیست؟" و پس از آن او نظر آنها را در کتابی به چاپ رسانید. بعضی‌ها بهترین حدسهایشان را زدند و بعضی اعتراف کردند که هدفی را برای زندگی ساخته اند و بقیه انقدر صادق بودند که نوشتند در این مورد کاملاً ناموفق می‌باشند. در حقیقت عده ای از روشنفکران بسیار مشهور از پروفیسور مورهد خواسته بودند که وقتی او هدف زندگی را یافت برای آنها نیز در نامه ای بنویسد.

اما خوشبختانه راه دیگری برای یافتن هدف زندگی وجود دارد: ۲) مکاشفه - ما می‌توانیم برای درک مفهوم زندگی به کلام خدا رجوع کنیم. بهترین راه برای شناخت هدف اختراعی سوال از مخترع است. برای فهمیدن هدف زندگی نیز یک راه وجود دارد: از خدا بپرسید.

خدا ما را در تاریکی قرار نداده که سرگردان شویم و حدسیات بزنیم. او پنج هدف خود را از زندگی ما در کتاب مقدس آشکار ساخته است. کتاب مقدس همه سؤالاتی که در مورد زندگی می‌باشد پاسخ گفته است. کتاب مقدس می‌فرماید: "بلکه از حکمت پنهان خدا سخن می‌گوییم که از دیده ها نهان است و خدا آن را پیش از آغاز زمان، برای جلال ما مقرر فرموده است." (اول قرنتیان ۲: ۷)

خدا نه فقط نقطه آغازین زندگی شماست بلکه منشاء است. برای درک هدف زندگیتان شما می‌باید به کلام خدا رجوع کنید و نه به حکمت دنیا. شما می‌بایست زندگی خود را بر حقایق ابدی بنیان گذارید. در ترجمه ای از کتاب مقدس افسسیان ۱: ۱۱ اینطور ترجمه شده است: "این در مسیح است که در می‌یابیم ما که هستیم و برای چه زندگی می‌کنیم. خیلی پیش از آنکه ما از مسیح بشنویم و به او امیدوار شویم، جisman او بر ما بود و نقشه‌هایی برای ما داشت، برای زندگی بر جلال که قسمتی از هدف اوست که

در هر چیز و هر کس عمل می‌کند." (ترجمه انگلیسی کتاب مقدس ام.اس.جی.)

این آیه سه موضوع را برای ما روشن می‌سازد:

- ۱- شما هدف و هویت خود را توسط رابطه با عیسی مسیح می یابید. اگر چنین رابطه ای را ندارید در فصلهای بعدی توضیح خواهیم داد چگونه این رابطه را برقرار کنید.
- ۲- خدا خیلی پیش از آنکه شما در مورد او فکر کنید در فکر شما بوده است. او هدف زندگیتان را قبل از آنکه وجود داشته باشید بدون مداخله شما تعیین کرده. شما می توانید شغل و همسر و مشغولیتها و قسمتهای زیاد دیگر زندگیتان را انتخاب کنید. اما هدفتان را شما انتخاب نمی کنید.
- ۳- هدف زندگی شما در هدف وسیعتری قرار دارد که خدا برای ابدیت طرح کرده است. و این درس در باره آن است.

آیه حفظی: کولسیان ۱:۱۶ب

(فصل دوم)

شما تصادفی وجود ندارید

اشعیا ۴۴:۲الف

"خدا با تاس بازی نمی کند." (گفته ای از آلبرت اینشتین)

شما یک تصادف نیستید. تولد شما یک اشتباه یا بدبختی نبوده است. شاید والدین شما نمی خواستند شما بدنیا بیایید ولی خدا می خواست و خدا بهیچوجه با تولد شما سورپریز نشده است. در حقیقت او منتظر آن بود. خیلی پیش از آنکه توسط والدینتان جنین تشکیل شود شما در فکر خدا بودید. او اول در مورد شما فکر کرد. این سرنوشت یا تقدیر یا شانس و اقبال یا تصادفی نیست که شما اکنون در این لحظه نفس می کشید. شما زنده اید چون خدا می خواست شما را بیافریند. کتاب مقدس می فرماید: "خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید." (زمور ۱۳۸:۸الف) یا در ترجمه ای دیگر می گوید: "خدا هدفش را برای من به کمال خواهد رسانید." خدا جزئی ترین قسمت بدن تو را طراحی کرده. او از پیش نژاد، رنگ پوست، موها و هر قسمت دیگر بدنتان را انتخاب کرده است. او بدنتان را انطور که خودش می خواسته ساخته است. او همچنین استعدادهای طبیعی تو و بی همتایی شخصیت تو را شکل داده. کتاب مقدس می فرماید: "وقتی استخوانهایم در رحم مادرم بدقت شکل می گرفت و من در نهان نمو می کردم، تواز وجود من آگاه بودی-بله، حتی پیش از آنکه روزهای زندگی من آغاز شود، تو همه آنها را در دفتر خود ثبت کرده بودی." (زمور ۱۳۹:۱۵و۱۶)

خدا همچنین نقشه کشیده که کجا باید متولد شوی و کجا باید برای هدف او زندگی کنی. نژاد و ملیت تو یک تصادف نیست. خدا هیچ جایی برای تصادف نگذاشته است. او همه اینها را برای هدفهایش خلق کرده است. کتاب مقدس می فرماید: "او همه اقوام بشری را از یک انسان پدید آورد تا در سرتاسر زمین ساکن شوند، و زمانهای تعیین شده برای ایشان و حدود محل سکونتشان را مقرر فرمود." (اعمال ۱۷:۲۶) هیچ چیز در زندگی شما تصادفی نیست بلکه همه چیز هدفی دارد. خیلی عجیب تر از همه این است که خدا تصمیم گرفته که تو چگونه بدنیا بیایی. نه فقط اینکه موقعیت تولدتان و والدینتان چه بوده بلکه خدا نقشه ای برای آفریدن شما داشت. این مسئله ربطی به این ندارد که پدر و مادرتان خوب یا بد یا بی تفاوت بودند. خدا دقیقاً می دانست که این دو نفر یعنی والدین شما دارای شکل ژنتیکی درستی بودند که دقیقاً شما - بی که در فکر او بود خلق شود. آنها دی ان ای - ای را داشتند که خدا می خواست شما را بسازد. در حالیکه والدین نامشروع وجود دارند ولی فرزند نامشروع وجود ندارد. خیلی از والدین بچه هایشان را نا خواسته به دنیا آورده اند ولی خدا آنها را خواسته بود. هدف خدا حتی از اشتباه انسان و حتی گناه او استفاده می کند.

خدا هیچ چیز را تصادفی انجام نمی دهد و او هیچگاه اشتباه نمی کند. او دلیلی برای هر چه که می آفریند دارد. هر گیاه و حیوان توسط خدا طراحی شده و هر شخص با نقشه ای در فکر خدا طراحی شده. انگیزه خدا برای آفریدن شما محبتش بود. کتاب مقدس می فرماید: "پیش از آنکه او بنیاد زمین را بگذارد، ما را در فکرش داشت و محبت او بر ما متمرکز شده بود." (ترجمه ام اس جی کتاب مقدس) (افسیان ۴:۱)

خدا حتی پیش از آنکه او دنیا را بیافریند در مورد شما فکر می کرد. در حقیقت او دنیا را برای همین خلق کرد. خدا محیط این سیاره را طراحی کرد تا ما بتوانیم در آن زندگی کنیم. تمرکز محبت او بر ما است و ما با ارزشترین تمام خلقت او هستیم. کتاب مقدس می فرماید: "او چنین اراده فرمود که ما را با کلام حق تولید کند تا همچون نویر آفریده های او باشیم." (یعقوب ۱:۱۸) خدا اینقدر شما را دوست دارد و برای شما ارزش قائل است. هر چقدر دانشمندان دنیای ما را بیشتر می شناسند می فهمیم که ما چقدر ارزش داریم.

راستی چرا خدا اینهمه کار را کرد تا ما را بیافریند؟ چون او خدای محبت است. این نوع محبت غیر قابل درک است اما قابل اعتماد است. شما بعنوان هدف مخصوص محبت خدا آفریده شده اید. خدا شما را ساخت تا بتواند شما را محبت کند. این حقیقتی است که باید زندگیتان را روی آن بنا کنید.

کتاب مقدس می فرماید: "خدا محبت است." (اول یوحنا ۴:۸) در اینجا نمی گوید خدا محبت دارد. بلکه او محبت است! محبت جوهر شخصیت خدا است. در مشارکت تثلیث، محبت کامل وجود دارد، پس خدا به آفرینش شما نیازی نداشت. ولی او خواست تا شما را بیافریند تا محبتش را ابراز کند. کتاب مقدس می فرماید: "من شما را آفریده ام و از بدو تولد تاکنون از شما نگه داری کرده ام. من خدای شما هستم و تا وقتی بپوشید و موهایتان سفید شود از شما مراقبت خواهم کرد. من شما را آفریده ام و از شما نگه داری خواهم نمود. شما را با خود خواهم برد و نجات دهنده شما خواهم بود." (اشعیا ۴۶:۳-۴)

اگر خدایی نبود همه ما فقط تصادفی بیش نبودیم و نتیجه اتفاقی بی هدف کهکشانی می بودیم. اگر خدایی نبود، نه نیکی و نه بدی و نه هیچ امیدی برای عمر کوتاهاتان بر روی این زمین می بود.

ولی خبر خوشی داریم که خدایی وجود دارد که تو را برای دلیلی آفریده است و زندگی شما معنای پویایی دارد! و این معنا را زمانی در می یابیم که خدا را مرکز زندگی خود قرار دهیم. در حقیقت معنای رومیان ۲:۱۲ این است که: "دقیق ترین راه برای شناخت خود، با دانستن این است که خدا چیست و او برای ما چه می کند."